هوالعلیم

غدیر، روز شکوفایی عقل و ظهور حقیقت ولایت

عید غدیر ۱۴۳۰ هجری قمری

بیانات
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

اعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبي‌القاسم محمّد و اهل‌بيته الطاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

هدف از برگزاری مجالس اهل‌بیت

آیه‌ای که در خصوص امروز وارد است و مختصّ به امروز است، آیهٔ شریفهٔ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾[1] است. ما امروز را جشن می‌گیریم و شادی می‌کنیم و سرور داریم، ولیکن باید بفهمیم برای چه این کار را می‌کنیم؛ آیا این جشن یک جشن تقلیدی است و فقط صرف اظهار و احیاء شعائر است بدون توجّه به حقیقت و کُنه مطلب؟! البته این چندان نمی‌تواند منتج و مفید باشد.

مقصود از کلام امام صادق علیه السّلام که می‌فرمایند: «**رَحِمَ اللَهُ مَن أحيا ذِكرَنا**»،[2] صرف انعقاد یک مجلس و صحبت کردن و شادی‌کردن یا اظهار تألّم و مصیبت کردن و مصائب اهل‌بیت را گفتن نیست. مصائب اهل‌بیت مصائبی بوده است که در ۱۴۰۰ سال پیش اتّفاق افتاد و تمام شد. الآن از زمان غیبت کبریٰ ۱۲۰۰ سال یا کمتر می‌گذرد، [اما اینکه] مدام بیاییم و بنشینیم که اهل‌بیت در آن‌موقع دچار مصیبت شدند، حالا گذشت دیگر و تمام شد؛ الآن چه باید کرد؟

منظور از اقامهٔ ذکر و مجالس سیّدالشّهدا در ایّام عزا چیست؟ آیا فقط همین است که پسر پیغمبری در ۱۴۰۰ سال پیش بود و این مصیبت‌ها بر او وارد شد؟! بله وارد شد و تمام شد دیگر؛ حالا دیگر گذشت و مرور زمان بر این مسئله او را زنده نمی‌کند و آن قضایا را به وجود نمی‌آورد. هر فاجعه‌ای که در آن‌موقع انجام شد، انجام شد و دیگر صحبت کردن راجع به آنها چه فایده و نتیجه‌ای دارد؟! یا اینکه در روز غدیر رسول خدا امیرالمؤمنین علیه السّلام را از جانب پروردگار به ولایت و خلافت و حکومت بلافصل و امامت بدون بدیل و بدون نظیر ـ رفقا روی این کلمه خیلی توجّه کنند ـ منصوب کرد. امامت امیرالمؤمنین غیر از شخص رسول

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۸:
«امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

[2] مصادقة الإخوان، ص ۳۴؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۳۵. با قدری اختلاف در هر دو مصدر.
ترجمه: «خدا رحمت کند کسی را که ذکر و یاد ما را زنده نگه‌دارد.» (محقق)

خدا و فرزندانش تا یازده تا، بدیل نداشت و تمام شد دیگر![1] الآن آن امامت و آن ولایت فقط و فقط مختصّ حضرت بقیّةاللَه ارواحنا فداه است و آن حکومتِ براساس ولایت و امامت، مختص حضرت بقیّةاللَه است.

اهل‌بیت در هدایت افراد چقدر استقامت داشتند؟

پیغمبر این را در روز غدیر به همه اعلام کرد و با آن وضعیتی که البته همه می‌دانند و آن موقعیتی که در آن‌موقع بود، آمد برای افراد این قضیّه را واضح کرد و فرمود: «آیا تا به‌حال کسی را دلسوزتر از من به خود دیده‌اید؟!» آخر کدام پیغمبر این‌همه درد و رنج کشید؟! آخر ما در دنیا کی سراغ داریم که [کسی] از مکّه بلند شود به طائف برود و آن مصائب به سرش بیاید، یک نفر را مسلمان کند برگردد؟![2] کسی می‌آید یک‌چنین کاری بکند؟!

---

[1] کفایة الأثر، ص ۵۳ ـ ۵۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۳:

«در *ذخائر العقبی*، ص ۱۷ از انس بن مالک روایت کرده است که: قال: قال رسول‌اللَه: "نحن أهل‌بیت لا یقاس بنا أحد." حضرت رسول فرمودند: "ما اهل‌بیتی هستیم که هیچ‌کس با ما قابل قیاس نیست."

و در *ینابیع المودّة*، ص ۲۵۳ بعد از نقل این حدیث فرموده است که: احمد بن محمّد کرزری بغدادی گفت که: از احمد بن حنبل سؤال کردم که افضل صحابه که بودند؟ در پاسخ گفت: "ابوبکر و عمر و عثمان" و سپس ساکت شد. من گفتم: ای پدر جان، پس علیّ بن أبی‌طالب کجا رفت؟! قال: "هو من أهل‌بیت لا یقاس به هؤلاء؛ علیّ بن أبی‌طالب از اهل‌بیتی است که اینها با او قابل مقایسه نیستند!"

و نیز در *کنز العمّال*، ج ٦، ص ۲۱۸ از *فردوس الأخبار* دیلمی روایت کرده است که قال: "نحن أهل‌بیت لا یقاس بنا أحد."

و هم‌چنین عبیداللَه حنفی در کتاب خود، *ارجح المطالب*، ص ۳۳۰ از ابن‌مردویه در کتاب *مناقب* خود این حدیث را آورده است، و نیز گوید که قال علیّ علیه السّلام علی المنبر: "نحن اهل‌بیت رسول‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، لا یقاس بنا أحد؛ حضرت علیّ بن أبی‌طالب بر فراز منبر فرمودند: ماییم اهل‌بیت رسول خدا که هیچ‌کس با ما قابل مقایسه نیست."

و در خطبهٔ دوّم از *نهج البلاغه* وارد است که آن حضرت فرمود: "لا یقاس بآل محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم من هذه الأمّة أحدٌ؛ ۱ از تمام این امّت هیچ‌کس با آل‌محمّد قابل مقایسه نیست."

و هم‌چنین خوارزمی حنفی با اسناد خود، از رسول خدا روایت کرده است که: انّه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم قال: "خیر من یمشی علی الأرض بعدی علیّ بن أبی‌طالب؛ ۲ حضرت رسول‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: بهترین کسی که بعد از من بر روی زمین راه برود، علیّ بن أبی‌طالب است."»

۱). «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۳۰.

۲). «مناقب خوارزمی» ص ٦۳.

[2] رجوع شود به السیرة النبویة، ج ۱، ص ٤۲۱؛ دلائل النبوة، ص ٦۷؛ إعلام الوری، ص ٥٤؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ٦۸.

جهت اطّلاع از تفصیل این داستان و وقایع بعد از آن، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ۳۳۸ ـ ۳۳٤ به نقل از *تاریخ الطبری*، ج ۲، ص ۳٤٤ ـ ۳٤٦.

ما به خودمان نگاه کنیم، حالا ما مبلّغ هستیم و مثلاً دنباله‌رو آن حضرت هستیم و به حسب ظاهر می‌خواهیم خودمان را چند درصدی در آنجا قرار بدهیم، واقعاً هم‌چنین کاری می‌کنیم؟! یعنی اگر بخواهیم آن مسئولیّتی را انجام بدهیم که احساس می‌کنیم و درک می‌کنیم، هم‌چنین کاری می‌کنیم؟! این کار را نمی‌کنیم؛ می‌گوییم: آقا، مردم چه کسی هستند؟! حالا مسلمان شدند یا نشدند، به من چه مربوط است! بلند شوم این‌همه راه بروم و بعد هم این‌همه سنگ بزنند و سر و پایم را بشکنند و بعد هم عِداسی پیدا شود و آن را متوجّه حقیقت توحید کنم و او را مسلمان کنم، و این را ثمرهٔ این مسافرتِ با مشقّت و با صعوبت و تلخی و مرارت قلمداد کنم و خیلی هم از خدا شاکر باشم که الحمدلله خداوند توفیق داد یک نفر در این سفر مسلمان شد! ما این کار را نمی‌کنیم و شوخی هم نداریم. ما کار ظاهر و عادیمان را انجام نمی‌دهیم و در این امور، مدام مسئله را به تقدیر خدا برمی‌گردانیم و قضیّه را به آن طرف هُل و سُر می‌دهیم.

ولی می‌بینیم رسول خدا این کار را کرد؛ به سر و پایش سنگ زدند، از سر و پایش خون آمد، به کوه ابوقبیس فرار کرد، دنبالش کردند، این رجاله‌ها و آدم‌های لات و... را که در هر زمانی بحمداللَه به‌نحو وفور هم پیدا می‌شوند، به‌دنبال پیغمبر فرستادند و بچّه‌ها را تحریک کردند:

«بروید و سنگ بزنید؛ او آمده بر علیه ما و بت‌های ما و آیین ما و سنّت ما قیام کرده است. بروید او را از بین ببرید و تحت فشار و شکنجه قرار بدهید بلکه از حرف‌هایش دست بردارد!»

در همان موقع که پیغمبر نشسته است، جبرائیل می‌آید و می‌گوید:

«زمین را در اختیار تو گذاشتیم، زلزله را در اختیار تو گذاشتیم، باد را در اختیار تو گذاشتیم، صاعقه را در اختیار تو گذاشتیم، خَسْف را در اختیار تو گذاشتیم، همه چیز را در اختیار تو گذاشتیم؛ دعا کن، این مردم را نفرین کن!»

حضرت می‌فرماید:

«**من چطور نفرین کنم؟! من برای هدایت اینها آمده‌ام!**»[1]

ببینید، این فرق بین رسول خدا و غیر رسول خدا است! قضیّه این است. آخر کسی که بی‌خود پیغمبر نمی‌شود؛ پیغمبری که کشک نیست، پیغمبری که با یک منصب ریاست و... به‌دست نمی‌آید! جنگ راه می‌اندازند، جنگ اُحد راه می‌اندازند می‌آیند و آن مسائل را در می‌آورند، می‌زنند پیشانی پیغمبر را چنان می‌شکنند[2] که دانهٔ خُود در سر و مغز پیامبر فرو می‌رود، دندان پیغمبر می‌شکند، هشت نفر تا آخر دور پیغمبر

---

[1] بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱ ـ ۲۴۳:
«و أقولُ: قال فی *المُنْتَقَی*:...فقالَ رسولُاللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: "قد أُمِرتُم بطاعَتی؟!" قالوا: "نَعَم." فَرَفَعَ رَأسَهُ إلَی السَّماءِ و نادَی: "أنّی لَم أُبعَث عَذابًا؛ إنَّما بُعِثتُ رَحمَةً لِلعالَمینَ دَعونی و قَومی فَإنَّهُم لا یَعلَمون....""

[2] البدء و التاریخ، ج ٤، ص ۲۰۲؛ إعلام الوری، ص ۸۲ و ۸۳.

می‌مانند و همه فرار می‌کنند؛ همین خلفایی که بعد آمدند[1] آن‌چنان برای اسلام سینه چاک کردند که حالا همه خیال می‌کنند اگر اینها نبودند دیگر اسمی از اسلام نبود! مگر الآن این حرف‌ها را نمی‌گویند؟! مگر نمی‌گویند: «اگر سقیفهٔ بنی‌ساعده نبود، دیگر اسمی از اسلام نبود»؟![2] الحمدلله همه چیز هم داریم می‌شنویم! این سقیفهٔ بنی‌ساعده قائم به همان افرادی بود که در جنگ احد سه روز از مدینه فرار کردند و پیدایشان نشد! این را اهل‌تسنّن دارند می‌گویند، نه بنده.[3] اینها همان‌هایی هستند که اسلام به وجود اینها قائم است! چه کسی دنبال پیغمبر بود؟ امیرالمؤمنین و ابودجانهٔ انصاری و طلحه و زبیر بودند؛ اینها آن‌موقع خوب بودند و جزو افرادی بودند که دور و بر پیغمبر بودند. هشت نفر دور پیغمبر بودند و همه فرار کردند و گفتند: «تمام شد!» در همان موقع جبرائیل می‌آید: «یا رسول خدا، آنها را نفرین کن!» حضرت فرمودند: «**اللَهُمَّ اهْدِ قَومی فإنَّهُم لایَعلمون!**»[4] چه کسی در دنیا می‌تواند این‌طور باشد؟! یعنی کدام قلبی می‌تواند هم‌چنین سعه‌ای داشته باشد؟! کدام نفس و روحی می‌تواند هم‌چنین سعه‌ای داشته باشد؟! کجا ما می‌توانیم خودمان را با آنها مقایسه کنیم؟! ما کجا، آنها کجا؟! زمین کجا، کهکشان کجا؟! این حرف‌ها چیست؟!

منصب ولایت و رسالت که بر رسول خدا آراسته بود، به‌خاطر اینها بود، به‌خاطر این سعه و این ظرفیت بود و به‌خاطر این بود که رسول خدا بین خودی و غیر خودی فرق نمی‌گذاشت، بین کافر و غیر کافر فرق نمی‌گذاشت و همه را به چشم توحید می‌دید و می‌خواست همه هدایت بشوند؛ نه‌اینکه به کفار که می‌رسد بگوید: همه را بکشید، اینها کافرند! نه، می‌گفت: کافر باید مسلمان بشود. این را باید با آن شیوه و اخلاقی که

---

[1] الإرشاد، ج ۱، ص ۸٤؛ تقریب المعارف، ص ۳۲۰؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲.

[2] قائل اول این سخن حیدرعلی قلمداران قمی در کتاب شاهراه اتّحاد، بررسی نصوص امامت، ص ۷۲ است. و دیگر قائل آن سیّد ابوالفضل برقعی در مقدّمه و حواشی همین کتاب است. و از دیگر قائلین به این کلام، شیخ محمد واعظ زادهٔ خراسانی است در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون *نهج‌البلاغه*، شماره ٤ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/٤ شمسی. (محقق)

[3] تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸. برای تفصیل این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹ ـ ۸۳.

[4] إعلام الوری، ص ۸۳:

«قال أبانٌ بنُ عُثمانَ: حدَّثَنی بذلِکَ عنهُ الصَّبّاحُ بنُ سَیابَةَ قال: قلتُ: کُسِرَت رَباعیَتُهُ کَما یَقولُ هؤلاء؟ قال: لا واللَهِ ما قَبَضَهُ اللَهُ إلّا سَلیمًا و لکنَّه شُجَّ فی وَجهِهِ. قلتُ: فالغارُ فی أُحُدٍ الَّذی یَزعُمونَ أنَّ رسول‌اللَه صارَ إلَیهِ؟ قال: و اللَهِ ما بَرِحَ مَکانَهُ و قیلَ لَهُ أ لا تَدعو علیهم؟ قال: "اللَهمّ اهْدِ قَومی فَإنَّهُم لا یَعلَمونَ."»

سبل الهدی، ج ۷، ص ۲۱:

«و روی البیهقی فی شعب الإیمان مرسلًا عن عبداللَه بن عبید مرسلًا أن رسول‌اللَه صلّی اللَه علیه و سلّم لما کسرت رباعیّته و شجّ وجهه یوم أحد، شقّ ذلک علی أصحابه و قالوا: "لو دعوت علیهم." فقال رسول‌اللَه صلّی اللَه علیه و سلّم: "إنّی لم أبعث لعّانًا و لکن بعثتُ داعیًا و رحمةً؛ اللَهمّ اهْدِ قومی فإنّهم لا یَعلَمون."»

مختص به او است آورد و مسلمان کرد؛ نه‌اینکه با او دعوا کرد، نه‌اینکه به او روی ترش کرد، نه‌اینکه او را مورد عذاب قرار داد که تو کافری!

مگر این مسلمان‌هایی که در زمان رسول خدا مسلمان شدند، از شکم مادر مسلمان به دنیا آمدند؟! اینها هم کافر بودند دیگر، پدرشان کافر بود، مادرشان کافر بود. مگر عمار یاسر از اوّل مسلمان به دنیا آمد؟! مگر یاسر از اوّل مسلمان به دنیا آمد؟! مگر زید بن حارثه مسلمان به دنیا آمد؟! اینها همه کافر بودند، آمدند و با اخلاق رسول خدا و با آن سعهٔ وجودی و با آن روحیّه برخورد کردند، نفس و فطرت آنها گرفت. حالا اگر قرار بود مثل بنده عمل بکنیم که آن مسلمانش هم برمی‌گشت و کافر می‌شد! اگر قرار باشد بنده با اخلاق خودم بخواهم کسی را دعوت بکنم، مسلمان برمی‌گردد و کافر می‌شود! حالا کافر که به جای خود می‌ماند؛ آن که اصلاً صحبت در او نداریم. این سعه و ظرفیت وجودی و این نفس بود که آمد و آن کافر خدانشناس مشرک و دارای اهواءِ شیطانی و افکار جاهلیّت را چنان متبدّل کرد که از او مسلمانی ساخت که رسول خدا در زمان حیات به وجودش افتخار می‌کرد! این اخلاق و این رفتار بود.

و ما این اخلاق و رفتار را در اولیا و عرفا مشاهده می‌کنیم؛ چون آنها هم همین هستند. این اخلاق، اخلاقی است که ما در امام صادق مشاهده می‌کنیم؛ این اخلاق همان اخلاقی است که در امام حسن و امام حسین و در ائمّه مشاهده می‌کنیم و ـ بی‌رودربایستی ـ در جاهای دیگر نمی‌بینیم. لذا آنهایی که به‌واسطهٔ وجود آنها اسلام و تشیّع برقرار است، همان‌هایی هستند که متّصل به آن مبدأ هستند و از آن مبدأ و منشأ می‌گیرند و از آن روح و سعهٔ وجودی اخذ می‌کنند و نتیجه‌اش هم همین می‌شود. و هر کسی در مقابل باشد، گرچه بگوید من شیعه هستم، هیچ فایده‌ای ندارد؛ گرچه بگوید من مسلمانم، پشیزی ارزش ندارد؛ گرچه بگوید من به‌دنبال ولایت و تشیّع و علی هستم، روز قیامت بدون برو برگرد به دست خود علی به قعر جهنّم فرستاده می‌شود! به خازن جهنم هم نمی‌سپرد، با دست خودش در وسط جهنم می‌اندازد.[1] ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ﴾؛[2] یعنی بیاورید آقا از اینهایی که ادّعای متابعت علی و تشیّع علی می‌کردند و کمر امیرالمؤمنین

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ٦٢٩:
«... قال [عَبایَة بنَ ربعی]: سَمِعتُ عَلیًّا أمیرالمؤمنینَ (علیه السّلام) یَقولُ: "أنا قَسیمُ النّارِ؛ أقولُ: هذا وَلیّی دَعیهِ و هذا عَدوّی خُذیهِ!"». امام شناسی، ج ۱، ص ۱۵۷:
«از عبایة بن ربعی، امام حیّ که گفت:... شنیدم از علی که می‌گفت من تقسیم کننده آتش هستم، به او می‌گویم این ولی من است او را بگذار، و این دشمن است بگیر.»

[2] سوره ق (۵۰) آیه ۳۰. معاد شناسی، ج ۳، ص ۳۰۵:
«در روزی که ما به دوزخ می‌گوییم: آیا با این کثرت افرادی که در تو انداخته‌ایم، پر شدی و سیر گشتی؟ دوزخ در پاسخ گوید: من باز اشتها دارم؛ آیا زیاده بر این هم هست؟»

را با رفتار و شیوه‌شان خُرد کردند و همه‌جا آبروی امیرالمؤمنین و تشیّع را بردند! اینها در روز قیامت به دست امیرالمؤمنین، تهِته و کنار آن چند نفری می‌روند که آنجا را گرم کرده‌اند و آمادهٔ پذیرایی از این افراد خواهند بود![1]

غدیر چه روزی است؟

امروز روز ولایت است. آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾؛[2] «امروز است که دین شما را من کامل کردم.» مگر پیغمبر نماز و حج و زکات و خمس و امر به معروف و نهی از منکر را نیاورد؟! پیغمبر احکام را بیان کرد دیگر، چرا ما نیاز به امیرالمؤمنین داریم؟ پیغمبر امیرالمؤمنین را در امروز نصب کرد تا اینکه چشم ما باز شود؛ ﴿أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ یعنی این. امروز روزی است که چشم و گوش و عقل باید باز بشود. امروز روز باز شدن عقل است، امروز روز به کار انداختن عقل است؛ نه روز بر سر عقل کوبیدن و او را خفه کردن و ساکت کردن و محکوم به حکم تقلید و در بند و اسیر تقلید کردن! امروز رو آزادی از بند است، روزی است که پیغمبر دارد به مردم می‌گوید: مردم، بیایید عقلتان را به کار بیندازید؛ من مسلمانِ نفهم و جاهل نمی‌خواهم، من مسلمانی می‌خواهم که یک مقدار عقلش را به کار بیندازد و بفهمد دور و برش چه خبر است! من این را می‌خواهم. امروز آن روز است.

امروز، روز ولایت است؛ یعنی روزی است که پیغمبر به مردم می‌گوید: بلند شوید بیایید دستتان را به دست کسی بدهید که عقل منفصل شما و عقل کلّ است. بیایید و راه سعادت و فلاح را انتخاب کنید. دست در دست هر میمونِ شعبده‌بازی ندهید و سر به آستان هر متظاهری نسپارید و نسایید و فریب هر کسی را که ظاهر آراسته‌ای دارد، مخورید و هر کسی که ادعایی می‌کند، بدون تحقیق به‌دنبالش نروید. امروز، روز ولایت، همین است.

اینکه ما می‌آییم و جشن می‌گیریم و به‌دنبال سرور هستیم و خود را برای امروز آماده می‌کنیم، برای چیست؟ ۱۴۰۰ سال پیش پیغمبر آمد و از غدیر خم رد شد و همان‌جا جبرئیل آمد و گفت: «علی را به خلافت

---

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۹:
«﴿يسٓ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ قال: "الفَلَقُ جُبٌّ فی جَهَنَّمَ یَتَعَوَّذُ أهلُ النّارِ مِن شِدَّةِ حَرِّهِ، فَسَألَ اللَهَ أن یَأذَنَ لَهُ أن یَتَنَفَّسَ، فَأذِنَ لَهُ فَتَنَفَّسَ فَأحرَقَ جَهَنَّمَ." قال: "و فی ذٰلِکَ الجُبِّ صُندوقٌ مِن نار، یَتَعَوَّذُ أهلُ الجُبِّ مِن حَرِّ ذٰلِکَ الصُّندوق، و هو التّابوتُ و فی ذٰلِکَ التّابوتِ سِتَّةٌ مِنَ الأوَّلینَ و سِتَّةٌ مِنَ الآخِرینَ؛ فَأمّا السِّتَّةُ الَّتی مِنَ الأوَّلینَ، فابنُ آدَمَ الَّذی قَتَلَ أخاهُ، و نُمرودُ إبراهیمَ الَّذی ألقَی إبراهیمَ فی النّارِ، و فِرعَونُ موسَی، و السّامِریُّ الَّذی اتَّخَذَ العِجلَ، و الَّذی هَوَّدَ الیَهودَ، و الَّذی نَصَّرَ النَّصارَی؛ و أمّا السِّتَّةُ الَّتی مِنَ الآخِرینَ فَهوَ الأوَّلُ و الثّانی و الثّالِثُ و الرّابِعُ و صاحِبُ الخَوارِجِ و ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُمُ اللَهُ." ﴿وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾ قال: "الَّذی یُلقَی فی الجُبِّ فیهِ یَقِبُ [یَغیبُ فیهِ]."»

[2] سوره مائده (۵) آیه ۳.

نصب کن» و خداحافظ شما. حالا ما دست بزنیم و شعر و سرود و اُرجوزه [بخوانیم] و از این مسائل و تمام بشود، اما دوباره برویم سال بعد و سال بعدش و همان کارها را بکنیم و همان کارها را در طول یک سال هم انجام بدهیم و هیچ تفاوتی هم نکند، همان احمقی هستیم که باشیم و همان نفهمی‌که هر کاری انجام می‌دهد الآن هم همان را انجام می‌دهیم؛ پس کجای این قضیّه احیای ذکر شد؟! کجای این قضیّه تبلور ولایت شد؟! کجای این قضیّه نشان دادن اهداف ولایت شد؟!

پیغمبر آمد به آنها بگوید که آقاجان من، همان‌طوری‌که من آمدم و از طرف خدا به‌واسطهٔ خصوصیّات مافوق بشری عادی (نه‌اینکه بشر نمی‌رسد، خود بشر هم می‌رسد به همان‌جایی که چشم دلش باز بشود و بصیرت پیدا بکند و حقایق را تشخیص بدهد و بفهمد و دیگر کسی نتواند او را فریب بدهد؛ اگر جلوی او هزار تا قسم و آیه هم بخورند، می‌بیند مسئله چیز دیگری است)، و همان‌طوری‌که من با آن خصوصیّات غیر عادی خودم در این مدت با شما بودم و شما را به‌سمت او دعوت کردم و اعلان کلمهٔ توحید کردم و اظهار مبانی عرشیِ ربوبی در میان جامعه و اصلاح فرد نمودم، با همان خصوصیّات و با همان کیفیّت و همان سعهٔ وجودی و همان ادراک و بصیرت دارم یک نفر را به‌جای خودم می‌گذارم! عمار را به‌جای خودم نمی‌گذارم؛ چون عمار ناقص است. توجّه کنید، عمّاری که رسول خدا فرمود: «پردهٔ بین دو چشم من است!»[1] یعنی اصلاً فاصله‌ای بین عمار و من نیست. ابی‌ذر را بین شما نمی‌گذارم؛ چون ابی‌ذر با تمام صداقت و خصوصیّاتی که دارد، باز ناقص است. توجّه کنید، ناقص است! مقداد را نمی‌گذارم؛ ناقص است. خیلی آدم‌های خوبی هستند و از جملهٔ افرادی هستند که در آن فتنه‌ای که بعد از رسول خدا اتّفاق افتاد، با امیرالمؤمنین بودند دیگر.[2] بصیرت داشتند، ولی سعهٔ وجودی راهبری را ندارند و آن سعهٔ وجودی امامت و

---

[1] المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب علیه السّلام، ص ٦٥٥:
«و منهم عمّار بن یاسر الّذی ملئ إیمانًا إلی حشاشته و قال فیه النّبیّ (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم): "عمّار جلدة بین عینیّ."»

[2] الاختصاص، ص ٦:
«عن بُرَیدِ بنِ مُعاویَةَ، عن أبی‌جَعفَرٍ علیه السّلام قال: "ارتَدَّ النّاسُ بَعدَ النَّبیِّ صلّی اللّه علیه و أله و سلم إلّا ثَلاثَةَ نَفَرٍ؛ المِقدادُ بنُ الأسوَدِ و أبوذَرٍّ الغِفاریُّ و سَلمانُ الفارِسیُّ، ثُمَّ إنَّ النّاسَ عَرَفوا و لَحِقوا بَعد."». عنوان بصری، ج ٢، ص ٢٩٦:
«پس از پیامبر، همه مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر: مقدادبن‌اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی؛ مدتی بعد از آن مردم حق را شناخته و به آنان ملحق شدند.»
الاختصاص، ص ١٠:
«عن أبی‌بَکرٍ الحَضرَمیِّ قال: قال أبوجَعفَرٍ علیه السّلام: "ارتَدَّ النّاسُ إلّا ثَلاثَةَ نَفَرٍ؛ سَلمانُ و أبوذَرٍّ الغِفاریُّ و المِقدادُ." قال: فَقُلتُ: فَعَمّارٌ؟! فَقالَ: "قد کان جاضَ جَیضَةً ثُمَّ رَجَعَ." ثُمَّ قال: "إن أرَدتَ الَّذی لَم یَشُکَّ و لَم یَدخُلهُ شَیءٌ فالمِقدادُ. فَأمّا سَلمانُ فَإنَّهُ عَرَضَ فی قَلبِهِ عارِضٌ: أنَّ عندَ ذا ـ یَعنی أمیرالمؤمنینَ علیه‌السّلام ـ اسمَ اللّهِ الأعظَمَ لَو تَکَلَّمَ بِهِ لَأخَذَتهُمُ الأرضُ و هو هَکَذا! فَلُبِّبَ

ولایت را ندارند. اینها افراد خوبی هستند، ولی آن کسی که دارای حقیقتی است که حقیقت مماثل و مشابه و عین من است، فقط یک نفر در امّت است و آن‌هم علی بن أبی‌طالب است، و دیگری نیست! یعنی همان حقایقی را که من تا به‌حال بیان می‌کردم، بدون یک واو کم و زیاد از او بشنوید؛ هر اخلاق و رفتاری که من در طول این بیست و سه سال داشتم و شیوه‌های اجتماعی که پیاده کردم و با افراد بودم و با همان شیوه‌ها این کفّار و مشرکین به من گرویدند، همان را بعد از من فقط در این علی پیدا کنید؛ همان ارتباط با غیب و اطّلاع بر ملکوت آسمان و زمین و تمام حقایق اسماء و صفات پروردگار را که با آن حقایق اسماء در میان شما بودم، نزول آنها و ظهور آنها را فقط در این علی بیابید، تمام! آن معجزاتی را که تا به‌حال من انجام می‌دادم و شق‌القمر کردم و... و همهٔ شما دیدید، همه را هم نقل کرده‌اند،[1] در علی پیدا کنید؛ ببینید او هم می‌تواند شقّ‌القمر بکند و خورشید را نگه دارد و برگرداند و سنگ‌ریزه را به شهادت وا دارد یا نه؟![2]

آیا می‌شود مقام امامت را تصور کرد؟

امام زین‌العابدین چه کرد؟ محمّد بن حنفیه آمد ادعای امامت کرد و خیال کرد امامت هم همین‌طوری است که حالا صرف پسر امام بودن کفایت می‌کند! محمّد حنفیه مردی فقیه، بزرگ، پسر امام، در میان مردم صاحب شأن و مقام و شخصیت بود؛ خیال کرد قضیّه تمام است. بعضی‌ها می‌گویند: «این مطالب را برای مردم گفت.» نه آقاجان، این حرف‌ها را نداریم؛ بلکه قضیّه برایش اشتباه شد. فرزندان ائمّه که همه یکسان و یک‌اندازه نبودند؛ دیدید که بعضی از فرزندان ائمّه چه کردند؟! دیدید که برادران امام رضا چه کردند؟! دیدید که عموهای امام رضا چه کردند؟![3] هم‌چنین هم مطلب بر محمّد حنفیه مشتبه شده بود. آمد گفت: «من امام هستم.» حضرت فرمودند:

«امام آن کسی است که همهٔ عالم تکوین در تحت اختیار و ارادهٔ او باشد. بلند شو بیا با هم برویم به

و وُجِئَت فی عُنُقِهِ حَتَّی تُرِکَت کالسِّلعَةِ و مَرَّ بِهِ أمیرالمؤمنینَ علیه‌السّلام فَقالَ: «یا أباعَبدِاللَهِ، هذا مِن ذاکَ بایع، فَبایَعَ.» و أمّا أبوذَرٍّ الغِفاریُّ فَأمَرَهُ أمیرالمؤمنینَ علیه‌السّلام بِالسُّکوتِ و لَم یَکُن تَأخُذُهُ فی اللَهِ لَومَةُ لائِمٍ فَأبَی إلّا أن یَتَکَلَّمَ فَمَرَّ بِهِ عُثمانُ فَأمَرَ بِهِ. ثُمَّ أنابَ النّاسُ بَعدُ؛ فَکانَ أوَّلَ مَن أنابَ أبوساسانَ الأنصاریُّ و أبوعَمرَةَ و فُلانٌ حَتَّی عَقَدَ سَبعَةً و لَم یَکُن یَعرِفُ حَقَّ أمیرالمؤمنینَ علیه‌السّلام إلّا هؤلاء السَّبعَةُ.“»

[1] جهت اطلاع پیرامون معجزات رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم، رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱ ـ ۱۷۰ [مجموعا ۲٦۰ معجزه را ذکر می کند]؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۲۵ ـ ٤۲۱، باب جوامع معجزاته صلی اللَه علیه و آله و سلم [مجموعاً ۱٤۳ معجزه را ذکر می کند].

[2] جهت اطلاع از معجزات امیرالمومنین علیه‌السلام رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۱ ـ ۲۳۵. [جمعا ۷۸ معجزه را ذکر می‌نماید].

[3] رجوع شود به مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ روح مجرّد، ص ۲۳۲.

کنار حجرالأسود؛ تو از او بخواه که بر امامت تو اقرار کند، من هم می‌خواهم. هر کدام را دیدیم گفت، قبول است و ما تسلیم هستیم.»

محمّد بن حنفیه آمد هرچه دعا کرد و هرچه کرد، صدایی از آن برنیامد! نمی‌دانم چرا ایشان این کارها را کرد؟! خلاصه باید بداند که این‌طور نمی‌شود! حالا شاید هم در آن‌موقع تنبّهی پیدا شده و خواسته است مردم هم بفهمند؛ این بعید نیست. ولی همین‌که امام سجاد علیه السّلام از حجرالأسود تقاضا کرد، با صدای بلند اقرار به امامت و وصایت آن حضرت کرد و همهٔ مردم هم شنیدند.[1] پس این قضیّه شوخی نیست؛ امام این است. وقتی امام این است، پس ما با امام فرق می‌کنیم؛ [این کارها] یعنی چه؟! باید حدود رعایت بشود!

مرحوم آقا جلد هجده *امام شناسی* را برای چه نوشتند؟! من از مرحوم آقا سؤال کردم: بهترین کتاب شما که تألیف کردید، چه بود؟ ایشان اوّل فرمودند: «بهترین کتاب، *لمعات الحسین* بود.» که کلمات سیّدالشّهدا علیه السلام است و مافوق کلام امام، کلامی وجود ندارد؛ البتّه غیر از قرآن که آن مسئله‌اش فرق می‌کند [و منظور] از کلام مربوبین و مخلوقین است. گفتم: بعد، چه؟ ایشان فرمودند: «بعد، *امام شناسی* بود.» ایشان فرمودند:

«من دیدم موقعیت امام علیه السّلام و موقعیت ائمّه برای مردم ناشناخته است و مردم در تفکّرات نسبت به ولایت اشتباه رفته‌اند و در امامت اشتباه فکر می‌کنند و تصوّر می‌کنند امام فردی مثل سایر افراد است؛ حالا یک قدری بالاتر و یک پلّه بالاتر و یک درجه بالاتر. من آمدم *امام شناسی* را نوشتم تا بگویم که کسی را نمی‌توان با امام قیاس کرد.»

نه‌اینکه بالاتر و پایین‌تر است؛ امام در یک مرتبه‌ای است که «**لایُقاسُ بِنا أحد**؛[2] کسی از این مردم با ما مقایسه و تشبیه نمی‌شود.» این هم شاهدش. مگر اینکه کسی بیاید تاریخ و حقایق را انکار بکند که هیچ، این یک مسئلهٔ دیگری است؛ قرآن را هم انکار کردند و گفتند همهٔ اینها سحر است و همهٔ اینها باطل است! و بعد فرمودند:

«نتیجهٔ آن *امام شناسی*، این جلد هجدهمی است که من نوشتم.»

تمام این دورهٔ هجده‌جلدی برای همین جلد هجدهم است و این نتیجه‌اش است. نتیجه‌اش این است که امام زمان علیه‌السّلام مرتبه‌ای است که لایُقاسُ بِه أحد؛ کسی را نمی‌شود با او قیاس کرد. نباید بگوییم امام علیه‌السّلام بالاتر است؛ بالاتر یعنی چه؟! مثل اینکه شما رنگ سیاهی را در نظر بگیرید و رنگ سفیدی را هم در نظر بگیرید، بعد بگویید: «سفیدی یك‌مقدار بهتر از آن است.» درحالی‌که در دو نقطهٔ مقابل هستند! مدرکات

---

[1] روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۷؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ٤٨٥.

[2] عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ٦٦؛ الاختصاص، ص ۱۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷.

ما، مدرکات بشری و حصولی است؛ مدرکات امام، مدرکات شهودی و وجدانی است و این دو با همدیگر تفاوت جوهری و ماهوی دارند.

حقیقت معنای عصمت

امروز روزی است که رسول خدا آمد و فرمود: ای مردم، بیایید آن وجود باقی مرا در علی بیابید. من شما را به راه هدایت می‌کنم، علی همان است و او است که هدایت می‌کند. کسی دیگر مثل علی و من نمی‌تواند هدایت کند؛ ممکن است درست باشد و ممکن است اشتباه باشد، ممکن است درست بگوید و ممکن است اشتباه بگوید. قضیّه این است. ولی در هدایت و ارشاد علی اشتباه معنا ندارد؛ وقتی که امیرالمؤمنین می‌گوید: «این کار را بکن»، دیگر نباید فکر این را بکنی که حالا آیا به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد؟ اشتباه است یا اشتباه نیست؟ دوباره بروم سؤال بکنم؟ اگر نشد چه‌کار کنم؟ می‌گوید: «برو این کار را انجام بده.» تمام شد. می‌گوید: «این کار را نکن.» تمام شد. معنایش این است. چون امام، معصوم است.

عصمت یعنی عین واقع بودن. همان‌طوری‌که کلام الهی معصوم است، همان‌طوری‌که ارادهٔ پروردگار معصوم است و همان‌طوری‌که مشیّت پروردگار معصوم است؛ یعنی ما در مشیت پروردگار نمی‌توانیم تصوّر خطا بکنیم، چون عین وجود و اصل‌الوجود و منبع‌الوجود است. پس عصمت زاییده و منتزع از این حقیقت است؛ نه‌اینکه آن حقیقت منطبق بر عصمت باشد. ما عصمت را از اراده و مشیّت پروردگار انتزاع می‌کنیم. رسول خدا می‌گوید: از این به بعد باید عصمت را از فعل و قول علی انتزاع کنید؛ نه‌اینکه کلام امیرالمؤمنین مطابق با عصمت است![1] کجای کار هستیم؟!

یعنی کلام علی علّت و منشأ برای انتزاع عقلانی ما است؛ نه‌اینکه ما در عالم خود تصوری بکنیم و در ذهنیت خود حقیقتی را تصویر بکنیم، بعد بیاییم امیرالمؤمنین را نگاه داریم و با او بسنجیم که درست است یا درست نیست؟ این برای ما است و مربوط به ما و اعمال ما می‌شود. بله، ما در مورد اعمال بشر در هیچ‌کس نمی‌توانیم ادعای عصمت بکنیم و ادعای عصمت در هر کسی غیر از امام معصوم، کفر و شرک است و خلود در آتش دارد؛ هر کسی به هر نحوی می‌خواهد باشد، باید کارهایش را در میزان شرع مقایسه کرد که درست است یا درست نیست، اگر درست است به روی چشم، اگر درست نیست مردود و باطل است. این آن دستوری است که ما داریم. امّا در مورد امام عصر ارواحنا فداه چطور؟ در مورد امام هادی و امام عسگری چطور؟ در

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ٦١:
«مُسنَدِ أبی‌یَعلَی: عَبدِالرَّحمٰنِ بنِ أبی‌سَعیدٍ الخُدریِّ، عن أبیهِ قالَ: مَرَّ عَلیٌّ بنُ أبی‌طالِبٍ فَقالَ النَّبیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: "الحَقُّ مَعَ ذا، الحَقُّ مَعَ ذا!" و سُئِلَ أبوذَرٍّ عن اختِلافِ النّاسِ عَنهُ فَقالَ: "عَلَیکَ بِکِتابِ اللَهِ و الشَّیخِ عَلیِّ بنِ أبی‌طالِبٍ؛ فَإنّی سَمِعتُ رسولَ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَقولُ: عَلیٌّ مَعَ الحَقِّ و الحَقُّ مَعَهُ و عَلَی لِسانِهِ و الحَقُّ یَدورُ حَیثُ ما دارَ عَلی."»

مورد امام جواد و امام رضا و ائمّهٔ دیگر چطور؟ نه، در مورد اینها ما عصمت را از اینها انتزاع می‌کنیم؛ چیزی در ذهن نمی‌آوریم بعد کلام و رفتار اینها را با آن مقایسه کنیم! نه، ما کلام امام معصوم علیه السّلام را می‌گیریم بعد می‌آییم خودمان را با این کلام مقایسه می‌کنیم؛ امام صادق چه فرمودند، حالا من باید همین را انجام بدهم! و آیا این کلام امام صادق درست بود، غیر درست بود، اینجا راه ندارد.

پس ببینید، به‌طور کلی مرز فرق می‌کند و اصلاً متفاوت است و حدود به‌نحو جوهری مختلف است؛ نه به‌نحو کمیّت و کیفیّت و اشتداد وجودی. در جوهرهٔ فعل، بین فعل و تقریر و کلام معصوم علیه السّلام و سایر افراد، اختلاف ماهوی وجود دارد. پس بنابراین هر کدام حکم خاصّ به خودش را دارد.

استقامت اهل‌بیت در راه هدایت انسان‌ها

رسول خدا می‌فرماید که ای مردم امروز آیه آمده است: «من در این لحظه است که دین را کامل کردم.» یعنی احکام بیان شده است، منتها آن قوّهٔ مدیر و مدبّر و آن حقیقت اداره و تربیت و زعامت که عبارت است از تدبیر تکوینی نفوس به‌سمت مراتب رشد و کمال، امروز تحقّق پیدا کرد. من هم که دو ماه دیگر از میان شما دارم می‌روم؛ پس ببینید چقدر من برای شما دلسوزم! آیا دلسوزتر از من سراغ دارید؟! خیال می‌کنید این علی که من الآن دستش را جلوی همه بلند کردم، دنبال ریاست است؟! خیال می‌کنید این علی دنبال حکومت است؟! خیال می‌کنید این علی دنبال امامت است؟! خیال می‌کنید این علی دنبال سلام‌علیکم کردن و بلند شدن و صلوات فرستادن است؟! خیال می‌کنید دنبال پلاکارد زدن و پرده این طرف و آن طرف انداختن است؟! خودتان این علی را که بیست و سه سال دیدید، خودتان که با او بودید، چه کسی از همه بیشتر خودش را به خطر انداخت؟! در جنگ خندق وقتی که ﴿وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ﴾،[1] همه نفس‌هایتان بیخ گلوی‌تان آمده بود و گیرکرده بود و داشتید خفه می‌شدید، وقتی آن جناب عمرو بن عبدود با آن هیکل کذایی‌اش آمد، صدا از هیچ‌کس در نیامد، فقط چه کسی بلند شد ایستاد؟! چه کسی ضربت عمرو بن عبدود به فرقش وارد شد؟![2] این را که خودتان دیدید! در جنگ خیبر کدام‌یک از شما به جدال و قتال آن مرحب رفت؟![3] و در آنجا خودتان مشاهده کردید. در جنگ احد چه کسی کنار من ایستاده بود و نود زخم شمشیر...؟![4] آخر اینها را که خودتان

---

[1] سوره أحزاب (۳۳) آیه ۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ۱۰۰:
«از شدّت ترس در غزوهٔ احزاب، قلب‌های مسلمین به حنجره‌هایشان رسید (یعنی روحشان به گلو رسید).»

[2] کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۹۷؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ٤۳۸؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱٦۹.

[3] الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳؛ مناقب علی بن أبی‌طالب، إبن المغازی، ۱٤۸؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، محمّد بن سلیمان الکوفی، ج ۲، ص ۵۰۰؛ مسند أحمد، ج ٤، ص ۵۱؛ المصنَّف، ج ۸، ص ۵۱۹؛ الطبقات الکبری، ابن‌سعد، ج ۲، ص ۱۱۰.

[4] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱٦.

دیدید، آیا این علی دنبال پلاکارد و این بازی‌ها است؟! این علی دنبال ولایت است؟! دنبال امامت است؟! دنبال دستگیری است؟!

پس برای چه من دارم او را می‌آورم؟ شما بدانید این کسی که من الآن او را می‌آورم و در اینجا نصب می‌کنم، امروز سخت‌ترین روز عمر او است که دارد بر او می‌گذرد! شاقّ‌ترین روز عُمر امیرالمؤمنین همین روز بوده است که پیغمبر آمدند او را منصوب کردند. خیال می‌کنید امیرالمؤمنین نشست و کیف کرد و گفت: به‌به، نگاه کن پیغمبر آمده است دارد من را به امامت [منصوب می‌کند]...؟! اینها برای ما است؛ بله، اگر پیغمبر این کار را می‌کرد دیگر با دُمِمان گردو می‌شکستیم و قند در دلمان آب می‌کردیم و از این بازی‌هایی که داریم می‌بینیم! ولی برای امیرالمؤمنین سخت‌ترین روز است.

سخت‌ترین روز پیغمبر آن روزی بود که در غار حراء به او وحی نازل شد؛ همان‌طوری‌که مرحوم آقا فرمودند:

«هیچ ساعتی بر پیغمبر سخت‌تر از آن ساعت نگذشت که ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ﴾[1] آمد.»

و آن جریانی که بعداً اتّفاق افتاد و رسول خدا از شدّت آن بارقه‌ها و وارده‌هایی که در این مسئله احساس کرد، به تب و لرز افتاد[2] که ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾[3] آمد و مربوط به همان کیفیّت نزول این واقعهٔ عظیم برای پیغمبر بود.[4] چنان‌که مرحوم آقا می‌فرمودند که در روایت دیگری از رسول خدا هست که دارد: «**شَيَّبَتْنی سورةُ هود**؛ سورهٔ هود مرا پیر گردانید!»[5] در روایت دیگری داریم: «**لمكانِ هذِه الآية**.» آن آیه‌ای که دارد: ﴿وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾؛[6] «نسبت به آنچه امر شدی، استقامت کن.» فوری کنار نکش، فوری نگو: این

---

[1] سوره علق (۹۶) آیه ۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۲۷:
«بخوان به نام پروردگارت که آفریده است.»

[2] التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السّلام، ص ۱۵۷.

[3] سوره مدّثّر (۷٤) آیات ۱ ـ ۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲٤۷:
«ای دثار و ردا به‌خود پیچیده، برخیز و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.»

[4] أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۳، ص ۳۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۹؛ مسند أبی‌یعلی، ج ٤، ص ۱۵۹؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱٦۷.

[5] علل الدار قطنی، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۳۳٦؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۷٦؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۰٤؛ المعجم الکبیر، ج ٦، ص ۱٤۸؛ مسند أبی‌یعلی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ المصنف، ابن‌ابی‌شیبة الکوفی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۳٦۸.

[6] نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲٦۳:

مردم [هدایت] نمی‌شوند دیگر، پس خداحافظ شما! بروم با همین چندتا اصحابی که دارم، مسئله را [دنبال] کنم دیگر! ﴿فَٱسۡتَقِمۡ﴾؛ رسول خدا فرمود: «این آیه مرا پیر کرد![1]» می‌دانید چرا رسول خدا را پیر کرد؟ چون آن مسئولیّتی که پیغمبر در دلش احساس می‌کرد، به اندازهٔ سرمویی در ما وجود ندارد. اگر ما هم آن مسئولیّت را ـحالا نه همه‌اش را، یك‌مقدار و یك‌بند انگشتش راـ احساس می‌کردیم، ما هم پیر می‌شدیم. اگر آنچه را او احساس می‌کرد و آن ابوّتی را که او احساس می‌کرد و احساس پدرانه‌ای را که او داشت، ما هم یك‌چنین احساسی داشتیم، ما هم می‌گفتیم: شَیَّبَتنی سورَةُ هود! ولی، خدا می‌داند که به چه شخصی چه سعه و خصوصیّاتی بدهد.

ارمغان عید غدیر

امروز روزی است که رسول خدا فرمود: از امروز عقلتان را دیگر به کار بیندازید، این‌قدر به‌دنبال ظاهر نگردید، این‌قدر به‌دنبال کثرت نگردید، این‌قدر به‌دنبال شایعه نگردید، و...؛ عقل و فهمتان را به کار بیندازید و ببینید چه گیرتان می‌آید؟ ائمّه به‌دنبال همین مسئله آمدند؛ ائمّه آمدند فرمودند که ما به آن مرتبهٔ عقل متکامل رسیدیم. عقل چه اقتضائی می‌کند؟ عقل می‌گوید: انسان باید به‌دنبال این [مطلب] برود. پس در روز عید غدیر رسول خدا نیامد برای ما محدودیت ایجاد کند، ما را در بند قرار بدهد، اصل دموکراسی متعارف را از ما بگیرد، ما را مقلّد علی بن ابی‌طالب بکند، ما را مقلّد و تابع آن حضرت قرار بدهد و بگوید که مطلب این

«و از حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطبه‌ها و بیان‌هایی وارد است که در آنها مردم را در تمسّک به قرآن و تدبّر در آن ترغیب و تحریص می‌کند، و در هدایت‌جویی در سایهٔ آن و استضائه و استناره به نور آن تشویق و تحریص می‌نماید. و خود آن حضرت در آنچه را که دعوت می‌کرد به‌سوی کمال و عمل به آن، از همهٔ مردم سزاوارتر بود که بدان‌ها عمل کند و پایبند باشد، و از جمیع مردم سرعتش و سبقتش به‌سوی هر خیری بیشتر بود.

و در روایت مشهوره آمده است که گفت: "شیّبتنی سورهٔ هود؛ سورهٔ هود مرا پیر کرد و موی سر و رخسارم را سپید گردانید." حضرت با این گفتار خود اشاره می‌کنند به گفتار خداوند متعال در این سوره که: ﴿وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾؛ «پس استقامت و پافشاری کن همان‌طور که بدان مأمور شدی." این آیه در دو جای قرآن وارد است: اوّل در سوره هود، صدر آیه ۱۱۲: ﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطۡغَوۡاْ﴾؛ دوّم در سوره شوری، صدر آیه ۱۵: ﴿فَلِذَٰلِكَ فَٱدۡعُ وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾. و ازاین‌رو در بعضی روایات آمده است: "شیّبتنی سورهٔ هود و أخواتها."

شیخ أبوالفتوح رازی در تفسیر خود، از طبع مظفّری، ج ۳، ص ۱۰۱ گوید: عبداللّه بن عبّاس گفت: هیچ آیت به رسول علیه السّلام نیامد از این آیت سخت‌تر، و بر آن گفت اصحابان را آنگه که او را گفتند: "یا رسول اللّه، أسرع إلیک الشّیب؛ پیری به تو شتافت!" گفت: "شیّبتنی سورهٔ هود؛ سوره هود مرا پیر کرد." و فی روایة: و أخواتها ـ انتهی.»

[1] سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۷:

«و در این امر همان‌طور که مأمور هستی پایداری کن!»

است و غیر از این نیست و هر کسی غیر از این نباشد چه می‌شود و خدا پدرش را هم درمی‌آورد! نه، رسول خدا آمد در روز غدیر این را فرمود ـ البتّه اینها چیزهایی است که واقع قضیّه است، پیغمبر که اینها را نفرمود ـ: ای مردم، من که دارم دو ماه دیگر می‌روم، خودتان اگر عقل دارید، بیایید قضاوت کنید و ببینید که الحمدلله هیچ‌کدامتان هم عقل ندارید (منظورم شما نیستید؛ بلکه منظور بنده همان‌هایی هستند که رفتند سقیفهٔ بنی‌ساعده درست کردند و دیدید که چه کردند، و آنهایی که دارند الآن این قضیّه را تأیید می‌کنند)، یک سؤال از شما می‌کنم: اگر مریض باشید و نیاز به رفتن به نزد طبیب داشته باشید، برای این مسئله عقلتان چه حکم می‌کند؟ آیا به اعلم مراجعه نمی‌کنید؟! آیا در اینجا نمی‌گویید که خود عقل [این را] می‌گوید؟! عقل با اِنارهٔ فطرت به حقایق هستی راهنمایی می‌شود و در این حقیقت هستی که نظام، نظام احسن است، مقام تربیت و تزکیه و ارشاد هم بر همان نسق قرار دارد و جدای از همدیگر نیستند؛ لذا حکم شرع با حکم تکوین نباید منافات داشته باشد و اگر منافات داشته باشد تناقض است. خود عقل می‌گوید اگر انسان با وجود بیماری و مرض، دنبال فردی برود که اطلاعات او ناقص باشد، این فرد احمق و دیوانه است و عقل و منطق ندارد.

امام جواد علیه السّلام همین مطلب را به عموی خود می‌فرماید. عموی حضرت، عبداللَه، بعد از امام رضا علیه السّلام خیلی راحت آمد ادعای امامت کرد! مثل اینکه آن‌موقع هم این قضیّه خیلی راحت و خیلی دارج و رایج بوده است دیگر! حضرت می‌فرمایند:

«یا عَمِّ! إنَّهُ عَظیمٌ عندَ اللهِ أنْ تَقِفَ غَدًا بَینَ یَدَیهِ فَیَقولَ لَکَ: لِمَ تُفتی [تُفتِ] عِبادی بِما لَم‌تَعلَم و فی الأُمَّةِ مَن هو أعلَمُ مِنك؟![1] **خیلی این مسئله بر تو گران خواهد آمد که در روز قیامت در پیشگاه پرودگار بایستی و از تو سؤال شود که چرا در میان مردم فتوا دادی و حکم و قضاوت کردی درحالتی‌که أعلم از تو وجود داشت؟! چرا آمدی این کار را انجام دادی؟!»**

این مسئله یک مسئلهٔ عقلی است و نیازی نبود امام جواد علیه السّلام این را بفرماید؛ منتها حضرت دیگر چاره ندارد که بیاید همین احکام عقلی را به این کیفیّت بیان کند، بلکه هشدار باشد؛ و بفرماید که نظام امامت، نظام تربیت و تزکیه بر همین اساس عقل است، آیا تو خودت را عالم‌ترین افراد می‌دانی؟ بسم‌اللَه بیا جلو بیفت! و اگر عالم‌ترین افراد نمی‌دانی، چرا بار خودت را سنگین می‌کنی؟! چرا خودت را مستوجب عقاب الهی می‌کنی؟! مسئله این است.

غدیر تا چه زمانی دوام دارد؟

روز عید غدیر ۱۴۰۰ سال پیش، مستمر است تا روز قیامت. امروز همان روزی است که رسول خدا

---

[1] عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

آمد امیرالمؤمنین را به عنوان امامت نصب کرد. یعنی همین الآن، ساعت نه و ربع که بنده دارم با شما صحبت می‌کنم، پیغمبر آمد این کار را کرد و سال دیگر هم همین کار را خواهد کرد. نه‌اینکه ۱۴۰۰ سال پیش انجام داده است؛ پیغمبر هر سال دارد این کار را می‌کند. و آیا ما متوجّه این قضیّه شده‌ایم که منظور رسول خدا از این مسئله چیست؟ هر سال پیغمبر امیرالمؤمنین را دارد نصب می‌کند؛ این معنا معنای احیای ذکر است. پس بفهمیم و این پنبه را از گوشمان در بیاوریم و یک مقدار این مغز را به کار بیندازیم و در قضایا و مسائل یک مقدار دقت کنیم و هر حکمی را به هرجایی سرایت ندهیم و برای افراد، مرز خاصّ خود آنها را بپذیریم نه بیشتر و نه کمتر، چون هر شخصی مرز و حدّ خاصّی دارد، و تمام امور را با میزان عقل و میزان شرع بسنجیم: آیا این با میزان شرع می‌خواند یا نمی‌خواند؟ اگر می‌خواند می‌پذیریم، اگر نمی‌خواند نمی‌پذیریم؛ از هر کسی می‌خواهد باشد! این آن بلاغ و پیام رسول خدا در امروز است که این عمل و این مسئله را باید انجام بدهید.

امام صادق علیه السّلام برای ما نمونه است، امام باقر علیه السّلام برای ما نمونه است، ائمّه یک‌به‌یک برای ما نمونه هستند و هر کدام از آنها در برههٔ خاصّ از حیات خود، آنچه لازمه و مقتضای تحقّق آن است، به ما ارائه داده‌اند. این آن مسئله‌ای است که در امروز باید به آن توجّه کرد.

امام صادق و امام باقر علیهما السّلام در دورانی بودند که در آن دوران، به‌واسطهٔ اختلافاتی که پیش آمد و انتقال حکومت از یک سلسله به سلسلهٔ دیگر شد، این دو امام توانستند این پیام و مغزای غدیر را برای مردم بیان کنند؛ احیای آن مبانی کردند و احیای آنچه برای رسیدن به سعادت به‌طور صد در صد و به‌نحو فعلیت تامّه، باید برای مردم بیان بشود و صحبت بشود. البتّه این دو امام به‌نحو أوفیٰ آمدند بیان کردند و سایر ائمّه به‌واسطهٔ محذوراتی که داشتند، در این زمینه نتوانستند آن‌طوری که باید و شاید این قضیّه را برای مردم توضیح بدهند و تفسیر کنند؛ آن حقیقتی را که رسول خدا به‌نحو اجمال در روز غدیر فرمود: «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**»[1] و دست امّت را در دست امیرالمؤمنین قرار داد؛ حالا یک عده دستشان را کشیدند، آنها دیگر خودشان دچار خسارت شدند.

معنای اشعار مولانا دربارهٔ غدیر

مولانا در این زمینه می‌فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی مولا نهاد

«زین سبب پیغمبر با اجتهاد»: پیغمبر که این حرف را زد، از روی اجتهاد و فهم زد؛ نه از روی تقلید که خدا گفته است. ببینید خود مولانا دارد می‌گوید در اینجا جنبهٔ عقلانی مسئله رعایت شده است.

[1] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۴.

«نام خود و آن علی مولا نهاد»: هم خودش مولا است هم علی. بعد آن‌وقت می‌آید در اینجا توضیح می‌دهد:

کیست مولا آن که آزادت کند *** بند رقّیت زپایت بَرکَنَد[1]

«کیست مولا آن که آزادت کند»: تو را آزاد کند از جاهلیّت، آزاد کند از چشم و گوش بستن، آزاد کند از بیراهه رفتن، آزاد کند از به چاه افتادن، آزاد کند از به‌دنبال شایعه این طرف و آن طرف رفتن و آزاد کند از تقلیدهای کورکورانه. این متابعت عین آزادی است و این پیروی عین آزادی و هوشیاری و تنبّه است.

«بند رقّیت زپایت برکند»: تو تا حالا به پایت بند زده‌ای؛ بند قوم و خویش، بند زن و بچّه، بند همسایه، بند شریک، بند ریاست، بند پول و مقام: آه اگر این کار را نکنم دیگر نان از کجا دربیاورم؟! آه اگر این حرف را بزنم دیگر نانم قطع می‌شود! آه اگر در اینجا کُرنش نکنم دیگر شهریه‌ام قطع می‌شود! من را از اداره بیرون می‌اندازند! از کار برکنار می‌کنند! امیرالمؤمنین آمد همهٔ این رقیّت‌ها را باز کرد، گفت: جان من، داری برای که خودت را رقّ و بنده می‌کنی؟! یکی که از تو بدتر، هشتش گِروِ هشتادش است؟! او از یک ساعت بعدش خبر ندارد که اصلاً مرده است یا زنده، تو در باره و در مقابل او داری کرنش می‌کنی؟! ترس از چه داری؟ ماهانه‌ات قطع می‌شود، به جهنم که قطع می‌شود! انسانیّتت آخر کجا رفته است؟! حرّیتت کجا رفته است؟! شرفت کجا رفته است؟! تو انسانی، تو خلیفةاللّه هستی، داری خودت را مثل یک حیوان بندهٔ اینها قرار می‌دهی؛ همان‌طوری‌که طناب بر گردن گوسفند و گاو می‌اندازند، بر گردن تو انداخته‌اند و دارند تو را به‌دنبال امیال خودشان این طرف و آن طرف می‌کشانند، تو هم سرت را پایین انداخته‌ای و سری بالا نمی‌کنی و به موقعیت خودت نمی‌رسی که چه کسی هستی!

این را مولانا می‌گوید؛ واقعاً رحمة اللّه علیه و رضوان اللّه علیه و واقعاً خدا با همان امیرالمؤمنین در بحبوحهٔ جنات بر سر سفرهٔ امیرالمؤمنین بنشاندش که چقدر زیبا و عالی می‌گوید: «بند رقیّت ز پایت بگسلد.» آخر بدبخت، داری دنبال که می‌روی؟! سقیفه بنی‌ساعده راه می‌اندازی برای اینکه یک نفر را بالای منبر بنشانی که نمی‌داند در دستش پنج انگشت است یا شش انگشت است؟! دنبال این؟! از او می‌آید سؤال می‌کند: «خدا کجاست؟»

ـ ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾؛[2] «خدا آن بالا است.»

ـ «پس زمین خدا ندارد!»

---

[1] گزیدهٔ ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ٦٤١.

[2] سوره طه (٢٠) آیه ٥.

ـ «بگیرید او را کتک بزنید.»[1]

آیا این باید بشود که چون نمی‌تواند جواب بدهد و از عهدهٔ سؤال بربیاید، پس «بزنیدش، بکشیدش»؟! اگر از عهدهٔ سؤال برمی‌آمد که نمی‌گفت: «بزنید بیرونش کنید!» امّا امیرالمؤمنین که اوّلاً هیچ‌وقت در سؤال نماند؛ از مطالبی که از آن حضرت نقل شده است، در کجا امیرالمؤمنین در سؤال ماند؟! بعد هم آیا رسم و شیوهٔ او این بود که اگر از او سؤال بکنند: «خدا در بالا است یا پایین است» بگوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ آن طرف هم جواب بدهد: «پس عرش رحمان دارد، پایین که رحمان ندارد؛ پس زمین چه؟» بگوید: «پس بزنیدش»؟! عجب! به‌به، دست شما درد نکند! واقعاً حیف از این پیغمبر و حیف از این امیرالمؤمنین! من می‌گویم: حیف از امیرالمؤمنین که بیاید برای اینها امامت کند!

علت انحراف جامعهٔ بشری چیست؟

این‌همه افراد بهتر از این شخص بودند...! آدم چه بگوید؟! یعنی اینها همه‌اش نشان می‌دهد که باید به خدا پناه برد! بالأخره آنها هم همین بودند، آنها هم از شکم آدم متولد شدند، چهار دست و پا که بیرون نیامدند و بالأخره آدم بودند؛ ولی قضیّه این می‌شود که این نفس و این تعلّقات نفسانی می‌آید می‌گیرد و می‌پوشاند و این اِنارهٔ عقل را خاموش می‌کند، آن‌وقت همین آدمی که انسان توجّه می‌کند....

همین الآن، مردمی را که در این دنیا هستند نگاه کنید که چه خبر است! انسان قرن عشرین چه اعمال و فجایعی انجام می‌دهد؛ لخت مادرزاد در خیابان بیرون می‌آید به‌خاطر اینکه می‌خواهد حرفش را بزند! با شلوار هم می‌توانی بیایی حرفت را بزنی، حالا که حتماً لازم نیست.... اگر حرف زدن است که آن‌طوری هم می‌شود حرف زد، نیاز نیست که این‌طوری متاع خودت را در بازار بر همهٔ خلایق عرضه بداری! این آدم، آدم قرن‌العشرین است دیگر؛ این آدم، آدم روشن‌فکر و منوّرالفکر است دیگر! بنده در کتاب *افق وحی* راجع به این قضیّه عرض کردم و گفتم: آنهایی که به رسول خدا ایراد می‌گیرند و این وحی را مختصّ آن زمان می‌دانند، بفرمایید، صد رحمت به آدم آن موقع؛ اقلاً دیگر نمی‌آمدند این‌طوری اعتراض کنند و به این نحوه بخواهند...![2]

چه می‌شود که آدم می‌آید به این وضعیت می‌افتد؟! این از نظر مسائل اخلاقی؛ از نظر قساوت هم یک انسان به خود اجازه بدهد که بیاید آن‌چنان بر فرق یک آدم بی‌گناه بکوبد که مغز او را روی آسفالت بریزد! چطور می‌شود انسان هم‌چنین مطلب و قضیّه‌ای را در مخیّله‌اش بگنجاند؟! عجب! یعنی بر این بشر هم احتمال یک‌چنین مسائل و قضایایی می‌رود؟! آن از مسائل اخلاقی، این از قضایای قساوت و سبُعیّت و بربریّت و

---

[1] الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۹، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۷۰.

[2] افق وحی، ص ۲۸۸ ـ ۲۹٤.

وحشیّتی که صد رحمت به پلنگ و ببر و کفتار که کجا می‌آیند یک‌چنین کارهایی را در دنیا انجام بدهند؟! یک اسلحه را بفرستد و یک زن و مرد و یک منطقه را به خاک و خون بکشاند. یک هواپیما که دارد می‌رود و بچهٔ شیرخوار، پیرمرد، بی‌گناه، صد نفر، دویست نفر، سیصد نفر دارند می‌روند و می‌داند که در آن چه هست، همه را تکه‌تکه بکند! یعنی واقعاً چطور می‌شود؟! خیلی عجیب است که انسان بیاید و به این نقطه از حیوانیّت برسد! کجا ببر و پلنگ هم‌چنین کارهایی انجام می‌دهند؟!

این به‌خاطر دور افتادن از حقیقت است. باید دنبال مکتب اهل‌بیت رفت، باید به آنچه ائمّه می‌گویند رجوع کرد، باید به آنچه امام صادق می‌فرماید رجوع کرد، باید برگشت، باید تغییر مسیر داد و باید این کار را انجام داد. امام صادق علیه السّلام آمد و پیام غدیر را بیان کرد. امام باقر و امام صادق، این پدر و پسر آمدند آن پیغام غدیر، پیغامی را که پیغمبر دویست سال قبل در روز غدیر گفته بود، برای مردم بیان کردند: مردم این‌طوری باشید، نمازتان این‌طوری باشد، روزه‌تان این‌طوری باشد، آداب اجتماعی‌تان این‌طوری باشد، با افراد این‌طوری صحبت کنید، با زن و بچه این‌طوری حرف بزنید، اعمال شخصی‌تان در این محدوده باشد، اعمال اجتماعی‌تان در این وضعیت باشد، برای خودتان حساب و کتاب.... اینها را همین امام باقر و امام صادق فرمودند. امام صادق که فقط احکام نفرمود؛ هشتاد درصد مبانی ما، مبانی اخلاقی، مبانی سلوکی، مبانی اعتقادی ما همه مربوط به امام صادق و امام باقر است.

تنها ملاک شیعه

پس بنابراین آنچه وظیفهٔ مبلغین و متابعین و آن کسانی که دنباله‌رو اهل‌بیت هستند و خداوند توفیق متابعت از راه و رسم آنان را نصیب کرده است و داعیهٔ تبلیغ آن مکتب و مرام را دارند، همین است. اوّلاً: فقط و فقط نگاه کنیم به امام صادق و بس، تمام شد! [فقط ببینیم] امام صادق چه می‌فرماید؛ دیگر زید و عمرو و فلان شخص و فلان عالم و... آنها این‌طور بودند و آنها آن قسم بودند، برای ما فایده ندارد. اگر خدای نکرده در مواجهه با کلام امام معصوم علیه السّلام یک مقدار هم در دل ما این باشد: «حالا فلان آقا که این‌طوری می‌کرد، برویم ببینیم برای چه بوده است؟» تمام شد، قضیّه را همین مقدار باخته‌ایم و دیگر آن نوری که به‌واسطهٔ خواندن روایت امام صادق به قلب می‌زند و کلام امام صادق را حک می‌کند و انسان را می‌چرخاند و برمی‌گرداند و در آن عالم قرار می‌دهد، ضعیف می‌شود و کارآیی‌اش را از دست می‌دهد. وقتی که اصول کافی را باز می‌کنید و می‌خواهید [بخوانید]، باید بدانید که هرچه هست فقط کلام امام صادق است و بس! وقتی که کلام امام صادق را فهمیدیم و بر آن مبنا به میزان سعهٔ وجودی خودمان رسیدیم، آنگاه با آن مبنا سراغ بقیّه می‌رویم که حالا چقدر نزدیکند و چقدر خودشان را با این مبنا وفق داده‌اند.

همین چند روز پیش بود در سر مباحثه‌مان با رفقا و دوستان عرض می‌کردم که ما معیارمان افراد و

بزرگان نیستند؛ معیار ما امام معصوم است. یکی از همین بزرگانی که بسیار مرد بزرگ و عالم و جلیلی است، مرحوم میرزای قمی است. مرحوم میرزای قمی خیلی مرد بزرگ، خیلی عالم، خیلی جلیل است. بنده خودم کتاب *قوانین* را حتّی تا بحث عام و خاص خواندم و سابقاً و حتّی الآن هم از کتب درسی بوده و هست. کتاب‌های ایشان مخصوصاً *جامع‌الشتات* بسیار مفید است و مرحوم آقا توصیّه می‌کردند که حتماً باید فضلا و مجتهدین کتاب *جامع‌الشتات* ایشان را بخوانند که بسیار مفید است و در کیفیّت تفریع فروع خیلی کمک می‌کند. این قضیّه را که می‌خواهم نقل بکنم، شاید ایشان سال‌های آخر عمر تغییر کردند، ولی وقتی این قضیّه اتفاق افتاد که ایشان عالم و بزرگ بود و در زمان فتحعلی‌شاه در میان افراد به عنوان مجتهد اوّل ایران معروف بود؛ حتّی [می‌گویند] فتحعلی‌شاه از ایشان تقلید می‌کرد.

در همان‌وقتی که ایشان در کربلا بودند، استاد ایشان، مرحوم بهبهانی، خیلی به ایشان نظر داشته و شنیده شده است که حتّی مرحوم بهبهانی صلاة و روزهٔ استیجاری می‌گرفته و پولش را به ایشان می‌داده است که با خانوادهٔ خودش زندگی خوبی داشته باشد و بتواند درسش را بهتر بخواند؛ یعنی استاد، صلاة استیجاری می‌خوانده و به او نمی‌گفته است که من این کار را انجام می‌دهم! البته خیلی خدا به او اجر و ثواب می‌دهد، بسیار کار بزرگی کرده است و ایثاری که کرده، از نقطه‌نظر اخلاق و ارزش‌های اخلاقی خیلی کار قابل توجهی است. حالا انسان لازم نیست این کار را بکند؛ کارهای مختلفی است و انسان به طرق دیگری می‌تواند نظایر این امور را انجام بدهد.

سال‌ها بعد وقتی که وحید بهبهانی فوت می‌کند، او مطلع می‌شود این حقوق یا شهریه‌ای که استاد به او می‌داده، از این راه بوده است و خلاصه خیلی متأثر می‌شود و بسیار دینی برگردن خودش احساس می‌کند.

توجّه کنید، عرض کردم که ما این را می‌خواهیم بگوییم: چرا پیغمبر در روز عید غدیر عمّار را با آن مقام نیاورد؟ چرا ابی‌ذر را نیاورد؟ چرا سلمان را نیاورد؟ چرا مقداد را نیاورد؟ این موضوع، موضوعی است که باید به او توجّه بشود. اینها همه درجه یک، همه خوب، ولکن بحث، بحث زعامت یک امّت است، بحث ولایت یک امّت است، قضیّه‌اش با قضیّهٔ ابوذر و... فرق می‌کند، مسئله با قضیّهٔ عمار خیلی فرق می‌کند، زمین تا آسمان فرق می‌کند!

نقل می‌کنند میرزای قمی به اتفاق اصحابی که داشته است در اوّلین سفری که برای عتبات می‌آید، وارد کربلا که شدند، قبل از اینکه به زیارت سیّدالشّهدا برود به افرادی که در دور و بر او بودند می‌گوید:

«ادب اقتضاء می‌کند که من اوّل بروم و عتبهٔ خانهٔ استادم، وحید بهبهانی را ببوسم، بعد به زیارت سیّدالشّهدا بروم!»

ببینید، غلط و باطل است! وحید بهبهانی استاد شما است، به جای خود، نسبت به شما این عمل را انجام داد، به جای خود، خدا به او اجر و مقام می‌دهد و إن‌شاءاللّه مأجور است و شما هم باید نسبت به او ادای

احترام کنید و باید برای او طلب مغفرت کنید؛ ولی چرا اوّل [بروی آنجا]؟! ادب چه اقتضا می‌کند؟! ادب اقتضا می‌کند این فرد که آمد چند سال نماز و روزه گرفت برای اینکه به شما پول بدهد، آیا او ولی‌نعمت شما می‌شود یا سیّدالشّهدا که تمام عالم وجود ریزه‌خوار خوان اوست؟! کسی این را می‌فهمد که حقیقت ولایت را درک بکند. کدام‌یک از این دو بر تو منّت دارند؟! رسول خدا منت دارد که آمد و این سفره را گستراند [یا وحید بهبهانی]؟! اگر امام حسین نبود، وحید بهبهانی و بالاتر از وحید بهبهانی کجا بود؟! اینها یک آدم معمولی بودند و در خیابان خیار و چغندر می‌فروختند! این حرف‌ها چیست؟! امام حسین آمد وحید را وحید کرد، امام حسین آمد میرزا را میرزا کرد، امام حسین آمد تمام دنیا را عوض کرد، امام حسین آمد چشم همه را باز کرد، امام حسین آمد این سفره را گستراند و همه را به‌سوی توحید دعوت کرد و لوای شفاعت کبریٰ را او برافراشت! من چه کسی هستم؟! وحید کیست؟! این حرف‌ها چیست؟! ببینید، اگر قرار باشد از میان میرزا و سیّدالشّهدا یکی از این دو تا امام بشود، که باید امام بشود؟! فوراً [بگویید] امام حسین امام است؛ نه میرزا، نه وحید، نه بنده و نه غیر بنده. امام، امام است، او صاحب مقام ولایت است و انسان باید چشمش را باز کند و بداند کجا است.

اینجا است که من می‌گویم فقط به امام صادق باید نگاه کنیم. اگر بخواهیم به این مرد بزرگ نگاه کنیم، چپ می‌زنیم و عوضی می‌رویم و کفران نعمت می‌کنیم؛ ولی وقتی که به مکتب امام صادق نگاه می‌کنیم، آن‌وقت می‌فهمیم باید کجا سر بسپریم. بله، می‌رویم برای اساتیدمان دعا و طلب مغفرت می‌کنیم و نماز و قرآن می‌خوانیم. وقتی که رفقا مشهد می‌روند، دیدید من چه عرض کردم؟ بنده شنیدم که یکی گفته بود: «ما رفتیم هم به زیارت امام و هم به زیارت حضرت والدتان.» گفتم: بله؟! زیارت امام رضا و حضرت والد؟! برای چه شما حضرت والد را کنار امام رضا آوردید؟! امام رضا، تمام شد! «**لایُقاسُ بنا أحَدٌ!**» زیارت امام رضا می‌روی، حق نداری در مخیّله‌ات این را قرار بدهی: «بعد از زیارت امام رضا حتماً به [زیارت آن بزرگ] بروم.» نه، این می‌شود قرین قرار دادن؛ فقط زیارت امام رضا باید باشد. بله، وقتی انسان امام رضا را زیارت می‌کند و مسیرش در آنجا می‌افتد، بسیار خُب بیاید اولیای خدا را هم زیارت بکند؛ یا وقتی قبل از آنجا می‌خواهد برود، بیاید آنجا زیارت بکند، اشکال ندارد. در آن راستا قرار بدهد، نه‌اینکه امام رضا و....

در زیارت اهل‌بیت چه‌کار کنیم؟

همین چند شب پیش که مشهد مشرف بودم، در خیابان داشتم به سمت حرم مشرف می‌شدم. دیدم دو نفر ظاهراً دارند به سمت حرم مشرف می‌شوند و داشتند با هم صحبت می‌کردند. دیدم با همدیگر دارند می‌گویند: «زیارت می‌روی، آقا شیخ حسنعلی نخودکی یادت نرود!» برگشتم گفتم: عزیز من، چرا ثواب زیارت امام رضا را از بین می‌بری؟! چرا داری این کار را انجام می‌دهی؟! آقا شیخ حسنعلی نخودکی ـ رحمة اللّه علیه ـ مرد بزرگی بود، ولی او شاگرد و عبدی از عبید امام رضا علیه السّلام است، نباید شما عبد

را در کنار مولا بنشانی؛ فقط باید زیارت امام رضا [بروی]! بله، بعد از اینکه امام رضا را زیارت کردی و خواستی بروی آنجا، برو یک فاتحه هم بخوان، اشکال ندارد.

ببینید آن‌وقت مرحوم آقا چه می‌فرمایند؟ ایشان همیشه به ما توصیّه می‌کردند: «وقتی که می‌خواهید به مشهد مشرف بشوید، رفتش را از طریق پایین بروید.» حالا در برگشت میل هر کسی هر طور است. در این طریق، افراد زیادی از بزرگان و اولیاء دفن هستند. در شاهرود بزرگانی دفن هستند؛ حضرت سیّد محمّد، فرزند امام صادق علیه السّلام در چند فرسخی شاهرود دفن هستند و در عتبهٔ ایشان جناب بایزید بسطامی از اولیا و بزرگان دفن است؛ جلوتر، شیخ ابوالحسن خرقانی در آنجا مدفون است. در سبزوار مرحوم حکیم سبزواری، در نیشابور فریدالدین عطار نیشابوری که آن دیگر اصلاً مقام و موقعیتش در چه [مسائلی است]! ولی مرحوم آقا می‌فرمودند:

«کسی که می‌خواهد به مشهد مشرف بشود، فکرش فقط باید زیارت امام رضا باشد!»

در طول مسیر که می‌رویم، اگر [در فکر بیاید]: برویم این بزرگ را زیارت بکنیم، هان، تمام شد، قضیّه لَنگ می‌خورد! آن دل که باید فقط متوجّه امام باشد، تکان خورد؛ گرچه از اولیا است.

علت جایز نبودن توجه به قبور بزرگان در هنگام زیارت ائمه علیهم السلام

علتش هم می‌دانید چیست؟ بین اولیا و امام فرقی نیست، شبهه در ذهن نیاید؛ بلکه ما قابلیت نداریم که این اتّحاد را برقرار کنیم. برای همین است می‌گویند: «نرو!» اگر ما به مرحله‌ای می‌رسیدیم که در آنجا این اتّحاد را می‌توانستیم برقرار کنیم، آن‌وقت دیگر تفاوت نمی‌کرد. همهٔ اینها در سایهٔ امام رضا هستند و همهٔ اینها سر یک سفره هستند؛ اما ما نمی‌توانیم با یک دست دو هندوانه برداریم و نمی‌توانیم موقعیت هر شخصی را در جای خودش قرار بدهیم. وقتی که فکر جای دیگر می‌رود، از آن اصل کم می‌شود. اگر از آن اصل کم نمی‌شد، اشکال نداشت؛ ولی چون ما نمی‌توانیم، وظیفه این است که فقط باید به امام علیه السّلام توجّه کرد و فقط باید به او نظر کرد. بله، انسان در موقع برگشت می‌تواند [به زیارت بزرگان برود].

این مکتب، مکتب توحید است. این مکتب، مکتب ولایت است. این مکتب، مکتبی است که باید هجده جلد *امام شناسی* را بنویسد. این فرد باید *امام شناسی* بنویسد و این فرد باید جلد هجدهٔ *امام شناسی* را بنویسد که بگوید: «اطلاق امام بر غیر از امام معصوم اشکال دارد!»[1] چون این فرد می‌داند که امام معصوم کیست، این فرد می‌داند که «**لایُقاسُ بِنا أحَدٌ**»، این فرد می‌داند که اصلاً تفاوت، تفاوت جوهری و ماهوی است و دو چیز مختلف است. و این را در سایهٔ متابعت از کلام امام صادق به‌دست آورده است. پس وقتی که

[1] امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

می‌خواهیم به کلام امام صادق نگاه کنیم، باید به این [توجه داشته باشیم] که این مسئله، همین است و جز این نیست! باید دنبال این مسئله برویم.

وظیفهٔ شیعه

پس وظیفهٔ همهٔ ما و اخلاءِ روحانی و برادران ایمانی که امروز بحمداللَه خداوند توفیق تلبّس به لباس انبیاء و متوّج شدن به تیجان ملائکه را نصیب آنها کرده است، [این است که] این مسئله باید به این کیفیّت مورد دقّت قرار بگیرد؛ البتّه إن‌شاءاللَه بوده است و فقط به عنوان این است که بالأخره ما با هم رفیقانه صحبت می‌کنیم و حرف می‌زنیم و درد دل می‌کنیم و راه را با هم بررسی می‌کنیم. کسی که در این لباس می‌آید، جلوی چشمش فقط باید امام صادق باشد، تمام شد و همین، فقط جلوی چشمش امام زمان باشد.

خطیب امروز بالای منبر فرمودند که امیرالمؤمنین را باید در کنار خود احساس کنید. این حرف، حرف عادی و شوخی نیست. یعنی هرجا می‌روی باید امیرالمؤمنین هم همراهت باشد؛ حرفی که می‌زنی مواظب باش چه داری می‌گویی، چون امیرالمؤمنین کنارت ایستاده است؛ وقتی می‌خواهی بروی یک جا و درخواستی کنی، امیرالمؤمنین را در کنار خودت ببین که چه‌کار می‌خواهی بکنی؟! وقتی می‌خواهی فلان حرف را بزنی، امیرالمؤمنین را در کنار خودت ببین.

ای وای! به کجا رفتیم؟! اگر به این مسائل عمل می‌شد و به این مطالب ترتیب اثر داده می‌شد، آن‌وقت چه وضعی داشتیم؟! به حرف که نیست عزیز من! آدم همین‌طوری بیاید هرچه از دهانش در می‌آید بگوید، جملات قشنگ و بالا و پایین، و بعد هم تمام بشود برود و...! نه آقاجان، از یک‌یک این مطالبی که گفته می‌شود حساب از ما می‌گیرند، واللَه این دو ملکی که این‌طرف و آن‌طرف هستند، می‌نویسند، هر حرفی را می‌نویسند، هر مُخَیّله و خطوری که انسان بکند ثبت می‌کنند و فردا کف دست آدم می‌گذارند: آقا بیا، این حرف را زدی!

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند توفیق عنایت بکند به همهٔ ما مخصوصاً آنهایی که خود را آماده کرده‌اند برای اینکه این مکتب را تبلیغ و این هدف را به مردم ابلاغ بکنند. و بدانید در این ابلاغ، مسئولیّت خیلی خطیر است. در وهلهٔ اوّل، مسئولیت متوجّه خود ما است؛ خدای نکرده در آنچه فهمیده‌ایم بخواهیم سر سوزنی قاطی کنیم و بالا و پایین کنیم و برای خاطر مصالح روز و مصالح شخصی و اجتماعی بخواهیم کم و زیاد کنیم، ضرر اوّلش متوجّه خود ما خواهد شد. ضررش این است که خدا هم این پیچ فهم را می‌بندد؛ حالا [اگر می‌توانی] بیا بازش کن! روایت می‌خوانیم دیگر نمی‌فهمیم و یک چیز دیگر می‌فهمیم؛ کلام بزرگان را می‌خوانیم، یک چیز دیگر می‌فهمیم؛ مطلبی به نظر می‌رسد، یک چیز دیگر می‌فهمیم؛ چون پیچ بسته شده است. إن‌شاءاللَه که تا به‌حال برای ما پیش نیامده است، ولی برای بعضی‌ها پیش آمده است و خود آنها برای من نقل کردند: «هر روزی که خطایی، گناهی، لغزشی از ما سر بزند، شب موقع مطالعه می‌فهمیم که با شب قبلمان

تفاوت داریم.» چون پیچ بسته شده است.

خدا رحمت کند مرحوم علاّمه طباطبائی ـ رضوان اللّه علیه ـ خود ایشان به بنده می‌فرمودند، البتّه چند نفر دیگر هم بودند:

«هر روزی که من مراقبه‌ام بیشتر باشد و دقّتم بیشتر باشد و بیشتر خودم را با آنچه فهمیدم تطبیق بدهم، شب مکاشفات و مشاهداتم دقیق‌تر و عمیق‌تر و لطیف‌تر و رقیق‌تر خواهد شد.»

این واقعیّت است دیگر و این یک حقیقت تکوینی است. نظام تکوین به‌خاطر همین مسئله باید با نظام تشریع موافق باشد.

بنابراین وظیفه‌مان این است که در وهلهٔ اوّل مواظب باشیم ضرر این قضیّه به خود ما می‌رسد و پیچ بسته می‌شود، آن‌وقت مطلب دیگر را نمی‌فهمیم.

حالا این مربوط به خودمان بود؛ و امّا آنچه به مردم می‌گوییم چه خواهد شد؟! نعوذ باللّه که انسان بخواهد خلاف آنچه یافته است به مردم بگوید! مردمی که چشمشان به دهان انسان است و انسان را مورد اعتماد خودشان می‌دانند و مورد باور خودشان قرار دادند و در میان این مردم افراد مستعدّی هستند که اگر انسان حقیقت مطلب را بگوید، می‌شنوند. ما چه عذری در پیشگاه خدا داریم برای اینکه در آن ادای امانت، خیانت را مرتکب بشویم و آنچه امام صادق ۱۳۰۰ سال پیش با آن وضعیّت فرمود، بیاییم دست‌کاری و کم و زیاد کنیم و بعد به افراد بگوییم؛ آیا این خیانت در امانت نیست؟! پس چیست؟!

تلاش اولیا برای هدایت انسان‌ها

لذا خیلی مسئولیّت، مسئولیّت مهمی است و از آن طرف نعمت، نعمت بی‌پایان. کسی که بخواهد به‌دنبال امام و مرام امام حرکت کند و بخواهد واقعاً آن مکتب را پیگیری بکند، مرحوم آقا می‌فرمودند:

«اگر تمام دنیا و آخرت را (آخرت را!) به او بدهند، این پاداش آنچه در این متابعت به‌دست می‌آورد، نخواهد بود!»

پس باید ببنیم که واقعاً خدا چه نعمتی به ما داده که ما را در این مسیر آورده، راه را هموار کرده و سفره را برای ما پهن کرده است! سفره نان و پنیر که نیست، همین مطالبی است که بزرگان در اختیار ما قرار داده‌اند و همین روایاتی است که توسّط ائمّه به‌دست ما رسیده است. ما دیگر چه می‌خواهیم؟! و همان کلام بزرگان و عرفا و اولیا و علمای باللّهی است که آنها امام را شناختند و از دریچهٔ امام، مطالب امام را برای ما توضیح دادند. سفره همین کتاب‌های مرحوم آقاست. اگر ما این کتاب‌ها را نداشتیم چه‌کار می‌کردیم؟! اگر ما با این بزرگان حشر و نشر نداشتیم، چگونه امام را می‌شناختیم؟!

می‌خواهم ببینید که سفره توسّط چه کسی باید پهن شود. قضیّهٔ میرزا را برایتان گفتم، حالا مشابهش را هم بشنوید. بنده در همین قم در مجلسی بودم، آن‌موقع که این قضیّه را شنیدم، *مطوّل* و *لمعه* می‌خواندم.

شخصی بود که الآن آن شخص دیگر فوت کرده است و از افراد بسیار معروف هم بود و البته به عنوان یک فخر و یک مباهات برای خودش می‌گفت:

«بله، در قضیّه‌ای که اتّفاق افتاده بود (شورش یا اختلافاتی شده بود من نمی‌دانم چه بوده است)، به فلان شخص که می‌خواست به مشهد مشرف بشود، گفتم که وقتی به حرم امام رضا علیه السّلام مشرف می‌شوی، از آن حضرت بخواه که بیایند و خواهرشان را در اینجا کمک کنند؛ شاید از عهدهٔ ایشان برنیاید که این فتنه و قضایایی را که اتّفاق افتاده است بخوابانند. از حضرت بخواه که بیایند و خواهرشان را کمک کنند و مدد برسانند و این مسائل حلّ بشود!»

شما نگاه کن و ببین این آقا در سن هفتاد هشتاد سالگی، از امامت چقدر می‌فهمد؟! بفرما! خدا رحمتش کند، حالا ما نمی‌خواهیم عیب بگیریم؛ ما می‌خواهیم خودمان را درست کنیم و خودمان عبرت بگیریم. این شخص اصلاً حضرت معصومه سرش می‌شود؟! این شخص اصلاً امام رضا سرش می‌شود؟! این شخص اصلاً امام زمان سرش می‌شود؟! اصلاً چه واقعاً؟! اینها به‌خاطر این است که ما دنبال مکتب امام صادق نرفتیم؛ از وقتی که چشم باز کردیم فقط فقه و اصول را برداشتیم جلویمان گذاشتیم، فقط قواعد و اصول عملیه و اصول غیرعملیه و مباحث الفاظ و شبههٔ نردبانیه آقای کذا و.... اما نرفتیم ببینیم که حقیقت دین چیست و واقعیّت چیست!

خدا بیامرزد یکی از اساتید ما، مرحوم آیة اللَه غروی ـ رحمة اللَه علیه ـ می‌گفت:

«من در نجف در یک مجلس علمی رفتم که مراجع نجف در آن مجلس حضور داشتند. یکی از بزرگان نجف از آیه قرآن که ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾[1] استدلال می‌کرد بر اینکه خدا مثل ما دست دارد (منتها لابد دست و پایش خیلی بلند است و هرکهکشانی یک دستش است!)؛ ظهور آیات دلالت بر همین وجود ید دارد و ید هم البتّه حالا از چشم ما نامرئی است و می‌گفت: "ممکن است که جسم لطیف باشد."»

جسم حتماً که چغندر و کدو نیست! ببینید، این نتیجهٔ همان ایراداتی است که می‌گویند: «آقا عرفان به چه درد می‌خورد؟!» این نتیجهٔ همان است که می‌گویند: «آقا این‌قدر در روایات اهل‌بیت راجع به اخلاق و... بحث کردن به چه درد می‌خورد؟! آنچه به درد ما می‌خورد فقط همین احکام نماز و روزه و دماء ثلاثه است!» نتیجهٔ این [تفکر]، اثبات ید، اثبات رِجل، اثبات کله و دماغ و ابرو و سایر اعضاء است! حالا در آیهٔ قرآن نداریم که «خدا ابرو دارد»، وإلاّ آن را هم می‌فرمودند؛ حالا ید و رِجل است: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌ﴾![2] امام را نشناختیم، ولایت را نشناختیم، توحید را نشناختیم. این را باید امام صادق به ما معرفی کند. بسم‌اللَه، این سفره

---

[1] سوره فتح (٤٨) آیه ١٠.

[2] سوره مائده (٥) آیه ٦٤. مهر تابان، ص ٤٠٠:

«یهود می‌گویند: دست‌های خدا در غلّ و در بند کشیده شده است.»

را پهن کردند. بزرگان و اولیا می‌آیند اینها را توضیح و شرح می‌دهند. بسیار خب؛ پس چه نعمتی بالاتر از این؟!

اینجا است که باید واقعاً خدا را شکر کنیم و همه از صمیم قلب از خدا این دعای «**الحمدُللهِ الّذی جَعَلَنا مِنَ المُتمَسِّکینَ بِولایةَ أمیرالمؤمنین و الأئمّةِ المعصومین علیهم‌السّلام**»[1] را تقاضا کنیم که این مسئلهٔ «تمسّک» را در ما را متحقق کند؛ یعنی چشم‌پوشی از همه‌جا و فقط تمرکز در یک جا، و آن چهارده معصوم است، همین! این را باید در ما متمرکز کند، آن‌وقت برکاتش را خواهیم دید. إن‌شاءاللَه!

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ٤٦٤، با قدری اختلاف.